

فحطی سال ۱۲۷۳ قمری در تبریز

لسان‌الملک سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ در شرح وقایع سال ۱۲۷۳ قمری نوشته است «...»
و هم در این سال برادر جناب اشرف صدراعظم^۱، میرزا فضل‌الله وزیر نظام گه وزارت و انتظام
ممالک آذربایجان بر ذمت و اهتمام او بود چون بعد از ورود بدان اراضی سپاهی ورعیت را از خود
راضی داشت و آن فحط و غلاء که در میان مردم بود بحسن تدبیر بوسعت عیش و خصب نعمت تبدیل
داد و تقدیم این خدمات، نزدیک کارداران دولت مکشوف افتاد و مورد الطاف و اشفاق
خسروانی آمد.^۲

در تفحص حقیقت این مطلب، در تاریخ منتظم ناصری ضمن وقایع مربوط بهمین سال
می‌خوانیم که میرزا صادق قائم مقام نوری^۳، پیشکار آذربایجان به طهران احضار شده و میرزا فضل‌الله
وزیر نظام بجای او به تبریز رفته است.^۴

از آن کیسایان دو خبر چنین بر می‌آید که موضوع بر کناری میرزا صادق قائم مقام از پیشکاری
آذربایجان با مسأله فحط و غلای تبریز بستگی‌هایی داشته و او ظاهرأ بملت اینک از عهده رفع بلوای
فحطی مزبور بر نیامده از کار بر کنار شده است.

از چگونگی این فحط و غلاء، جز در کتاب «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» تألیف نادر
میرزا، در سایر تاریخهای دوره قاجار ذکر کرده نشده و مؤلفان این دوره موضوع آن را بکلی
بسکوت برگزار کرده‌اند ولی چون مندرجات تاریخ تبریز را با مدارک غیر فارسی که موجود است
تطبیق کنیم صحت و درستی نوشته‌های نادر میرزا مسلم و حقیقت موضوع روشن می‌گردد. اینک
بشرح چگونگی این واقعه که منجر بربیشانی بسیاری از مردمان تبریز شد می‌پردازیم:

کنت دو کینو^۵ که در سال ۱۲۷۳ قمری وزیر مختار دولت فرانسه در دربار طهران بوده
در گزارش شماره ۲۲ خود که بتاريخ چهارم آوریل ۱۸۵۷ (۸ شعبان ۱۲۷۳) و مقارن با روزهای
بازگشت میرزا صادق قائم مقام از تبریز، بدولت متبوع خویش فرستاده ضمن شرح اوضاع ایران
مربوط به ماه رجب آن سال، نوشته است: میرزا صادق قائم مقام برادر زاده میرزا آقاخان،
پیشکار تبریز و مردی متعین و متکبر بود که با ظلم و تعدی ثروت و پول‌گرافی بدست آورده بود. چون
خود را برای صدارت شایسته‌تر از عم خویش میدانست و در باطن هم صفائی با میرزا آقاخان نداشت،

۱- منظور میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری صدراعظم دوم ناصرالدین شاه است و از محرم
۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵ صدارت ایران را به عهده داشت.

۲- ص ۳۷۲ ج ۳ جلد قاجاریه - چاپ نگارنده.

۳- این شخص برادر زاده میرزا آقاخان اعتمادالدوله بوده است.

۴- ج ۳

۵- Comte de Gobineau

در توطئه‌یی بر ضد عم خود شرکت جست^۱ و این خیالات او را بگوش میرزا آقاخان رسانیدند و در نتیجه، میرزا آقاخان نیز که بدشمنان و مخالفان خود، اگرچه از نزدیکان و منسوبان او هم می‌بودند هرگز ابقاء نمی‌کرد، در صدد دفع او برآمد و منتظر فرصت بود تا او را بجرم احمال و بی‌کفایتی در رفع قحطی و بلوای سختی که در تبریز برپا شده بود به تهران احضار نمود. و بعد می‌نویسد «بسیار محتمل است که بلوا بدست عمال میرزا آقاخان صورت گرفته باشد.»^۲

بنا بر این، آنچه مقدمه^۳ استنباط میشود این است که قحطی و بلوای تبریز در ماه رجب روی داده و بر اثر آن میرزا صادق قائم‌مقام از پیشکاری آذربایجان برکنار و به تهران احضار شده است و اما اینکه غائله قحطی تبریز بحریک میرزا آقاخان و بدست عمال او صورت گرفته تردید نیست زیرا نادر میرزا هم در کتاب خود بصریح، آن بلوا را به میرزا آقاخان نسبت میدهد و در شرح این واقعه چنین مینویسد:

«سال یک هزار و دوست [وهفتاد و سه] از هجرت که میرزا صادق نوری از حضرت خلافت بریاست ملک (منظور آذربایجان است) مقرر بود و قایم مقام مخاطبه یافته. اوجوانی بود مغرور و مغزنی تنگ داشت و از شاهنشاه باد وزارت پدماغ او دمیده بودند. عم او که صدارت ایران داشت از او هراسی داشت و پنهانی بحکمران ملک در شکستن سورت جنون او سخن داشت تا چنان اقتاد که نرخ نان غالی شد. پیرزنان و مردم بی‌سر و بی‌پا بدرگاه شدند. حکمران گفت مرا در اینکار ناقه و جمع نیست. غلات دیوانی سپرده قایم مقام است، از او چاره باید خواست. این سخن مکرر شد تا سحر گاهی چندین روی پوشیده بیازار شدند، خروش و زاری آغاز کردند که قائم‌مقام غلات بانبار کرده، بدان علت نان کمتر یابیم، همه بی‌شوی باشیم و ارزانی خدایا. بما یاری دهید و لختی بیای باشید مگر مرد بناچار کندم دهد و ما از بی‌نوائی برهیم. سخی کردند هنگامه طلبان خود اینروز همی خواستند، بشوریدند و بگرد سرای قایم مقام انبوهی شد. انصاف این است و من از دیده سخن گویم. مرد را در اینکار بزه نبود مگر اینکه بسال برنا و مغرور بود.... قایم‌مقام بیاغ بیگلربیگی شد، بکوی نوبران جای نیز نتوانست بود، بدار الخلافه شد. دستور بزرگ برادر خود وزیر نظام را بار دویم بفرستاد.»^۴

بدین ترتیب میرزا فضل‌الله وزیر نظام برادر میرزا آقاخان مأمور به پیشکاری آذربایجان و میرزا صادق به تهران فراخوانده شد.^۵

میرزا صادق هنگام حرکت به تهران در نامه‌یی بیکی از دوستان خود نوشت «میرزا آقاخان یزیدین معاویه است و من با او هیچ نسبتی ندارم. لیاقت من برای صدارت ایران بمراتب بیشتر

۱- از چگونگی این توطئه در هیچ جا اطلاعی بدست نیامد. تنها مؤلف تاریخ تبریز در ضمن شرح وقایعی که در شهر تبریز گذشته داستای از سادگی و حقم میرزا صادق قائم‌مقام می‌نویسد که گروهی شیاد در جامه روحانیون گرد او جمع شده و او را بخدعه و تیرنگ فریفته بودند و با کمک انگشتر سحر و طلسمات مسند صدارت ایران را برای او فراهم خواهند ساخت (ص ۲۵۴) و محتمل است همین جلسات و گردهم آمدنها را مخالفان قایم مقام بنام توطئه بگوش میرزا آقاخان رسانیده باشند.

۲- صفحه پشت برک ۱۱۵ جلد ۲۸ اسناد ایران در وزارت خارجه فرانسه.

۳- صفحه ۲۵۴.

۴- ج ۳ منتظم ناصری.

از اوست^۱ و این کاغذ هم در تهران بدست میرزا آقاخان افتاد و مصمم شد بهر وضعی که باشد میرزا صادق را بکلی خرد و خراب و بشاه ثابت کند سبب بلوای تبریز هموست . اما ناصرالدین شاه که بوسیله مخالفان میرزا آقاخان از حقیقت واقعه آگاه شده بود با تغییر و حالت سخنریه آمیز بمیرزا آقاخان گفته بود « جناب صدراعظم باید بسیار خوشحال باشید که در مخالفت با برادرزاده خود بمقصود رسیدید.»^۲

با وجود این احوال، قائم مقام چون به تهران رسید ، میرزا آقاخان او را به حاجی علیخان حاجب الدوله فراشبازی سپرد و حاجی علیخان با شکنجه ، چند هزار تومان بنام جریمه که هرگز بخزانه دولت ریخته نشد از میرزا صادق گرفت.^۳

میرزا فضل الله وزیر نظام که بجای میرزا صادق به آذربایجان رفت ، خود در کتاب تذکره تاریخی نوشته است : مقدار این پول ، شصت هزار تومان بود و قائم مقام چنان میدانست که آن را بدستور میرزا آقاخان از او گرفته اند.^۴

و اما مطلبی که برای تکمیل این مقاله و آگاهی بیشتر خوانندگان بی مناسبت نیست نوشته شود ، شرح جالبیست که کنت دو گبینودر گزارش سابق الذکر خود نوشته و آن مربوط بطرز رفتار میرزا آقاخان نسبت ببرادرزاده خود میرزا صادق است و از آن میتوان به شدت کینه توزی و خبث ذات میرزا آقاخان پی برد .

گبینو می نویسد :

« قائم مقام ، تقریباً دو سوم راه تبریز به تهران راییموده و نزدیک بیاباخت بود که باو خیر دادند سیف الملک برادر زن صدر اعظم با عده بی سرباز عنقریب میرسد . با این وصف چنین بنظر میرسد که قائم مقام دیگر ، عناوین و مناصب خود را بکلی از دست داده است قائم مقام بفکر فرار افتاد ولی همینکه خواست از اسب خود فرود آمده در طولبه بی که در آن حدود بود پنهان شود فرستاده صدر اعظم مانع او شد و پس از اندکی مشاجره سلاح او را نیز گرفتند و نوکرها و خدمتگزاران قائم مقام هم که در نزدیک او و ناظر این صحنه بودند بالفور از مهر که گریختند .

در میان اطرافیان قائم مقام سیدی بود که از سالها پیش از محارم و نزدیکان قائم مقام محسوب میشد و قائم مقام بهمه حال باو از پول و لباس و اسب بخشش و انعام می کرد و هنگام خروج از تبریز هم بمناسبت همان محرومیت ، قائم مقام او را بسمت وصی خود انتخاب کرد و وصیت نامه و کلیه مدارک دارائی و اموال و ثروت و املاک و خانه ها و همچنین نوشته ها و نامه های خصوصی خود را که حاکی از نیات و افکار جاه طلبانه او می بود باو سپرده بود .

در گیر و دار این وقایع ، این شخص هم که کسی مراقب و مواظب او نبود ، خود را از مهر که باسانی بیرون کشید و بحضور سیف الملک رفت و اوراق و اسناد قائم مقام را باو تسلیم کرد .

با وجود این مدارک و اسناد ، دیگر ، برای قائم مقام هیچوجه ممکن نیست بتواند دارائی

۱ - صفحه ۱۱۵ پست برک ۱۱۵ جلد ۲۸ اسناد ایران در پاریس .

۲ - برک ۱۱۵ جلد ۲۸ اسناد ایران وزارت خارجه فرانسه .

۳ - پست برک ۱۹۲ جلد ۲۹ اسناد ایران - گزارش بارون دویشون وزیر مختار فرانسه

در ایران .

۴ - صفحه ۸۸ نسخه خطی در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران .

و ثروت خود را پنهان نماید و بدین سبب سیف‌الملک کلیه پولها و جواهرات و اشیاء نفیس و شالهای نرمه قایم مقام را که همراه داشت ضبط نمود و حتی کار را بجائی رسانید که جبه و لباس نرمه بی‌رانیز که قایم مقام بتن داشت از تن او درآوردند و لباس مندرس و محقری براو پوشانیده ، او را بااسبی مفلوک و وضعی تحقیر آمیز به تهران آوردند .

در ورود بیاینتخت ، سیف الملک خود ، یکسره بنزد صدراعظم که دراستراحتگاهی خارج از شهر بود رفت و قائم مقام را باهمان وضع بیباغ عمارت صدراعظم در شهر^۱ وارد کردند که در آن مکان بسیاری از بنی‌اعمام و خویشاوندان صدراعظم جمع بودند. هیچیک از حاضران ، چون قائم مقام باطاق وارد شد ، بااحترام او از جای برخاست و حاضران چنانکه کسی وارد نشده ، خود را بیحسب و گفتگو و کشیدن غلیبان سرگرم کردند و قائم مقام برائین اهانت ، از فرط تأثر بر زمین افتاد و بسدای بلند می‌گریست. کمی بعد ، صدراعظم بعمارت شهری خود باز گشت و پسران و بستگان خود را عموماً بحضور طلبید و قائم مقام را نیز احضار نمود .

تشکیل این اجتماع که در حقیقت يك محكمه دادرسى خانوادگى بود جز بر اساس كینه‌توزى

و انتقام نمی‌بود.

صدر اعظم در این روز بقائم مقام اجازه نشستن نداد و او را وادار نمود نزدیک در ، مانند خدمتگزاران خانه بایستد و پس از آنکه باوناسزها گفت و اهانت‌ها کرد ، متن وصیت نامه او را قرائت نمود.

مهم که در آغاز از فرط رنج و تأثر فریاد میکرد و سر خود را بدیوار می‌کوبید ، سرانجام سکوت اختیار کرد و در پایان مجلس ، سر بازان صدراعظم او را بمنزلش بردند و در آنجا زیر نظر و مراقبت قرار گرفت و تا پایان رسیدگی بحسابهایش اجازه خروج از خانه و حتی رخصت ملاقات بازن و فرزند خود را هم نداشت .

این بود داستان قحط و غلابی که بخاطر منافع و مصالح خصوصی میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری بوجود آمد و منجر بیریشانی و نگرانی مردمان تبریز شد و مؤلف ناسخ التواریخ با آن آب و تاب بدان اشاره کرده و رفع آن را مرهون سعی و درایت صدراعظم وقت و برادر او دانسته است .

۱۴- ظاهراً منظور باغ و عمارت نظامیه است که میرزا آقاخان آن را بتازگی احداث .

کرده بود .